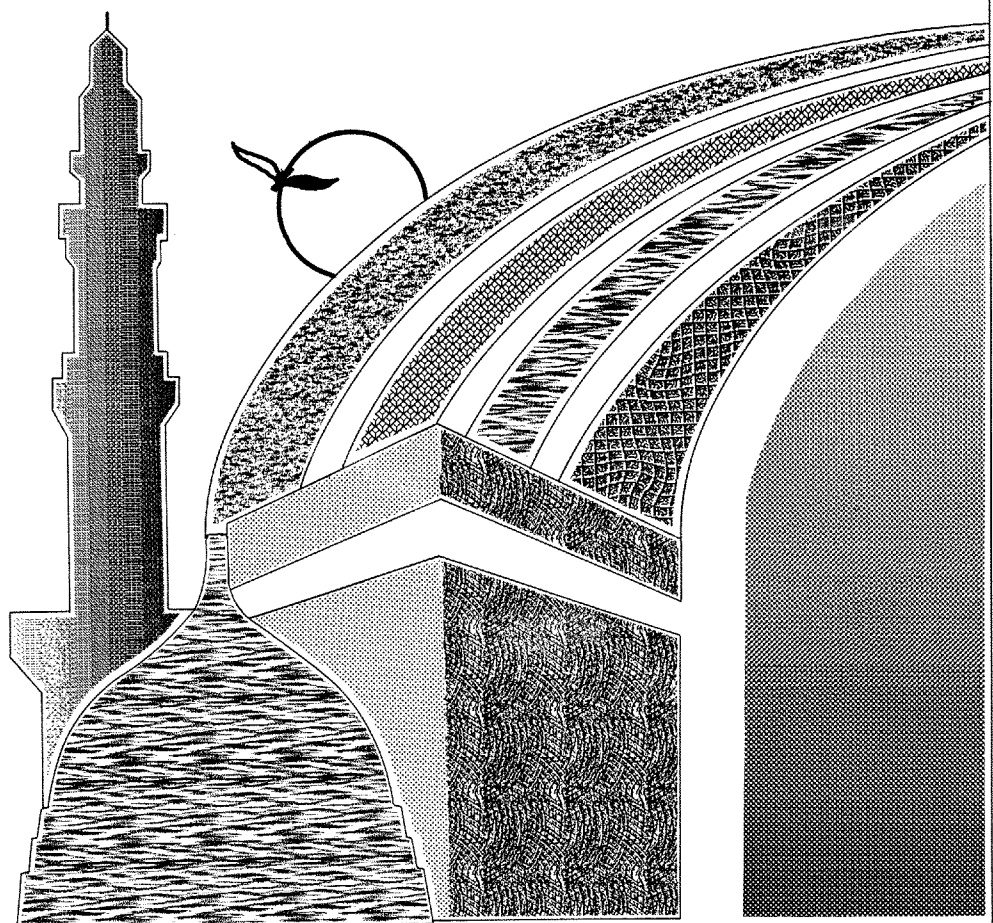
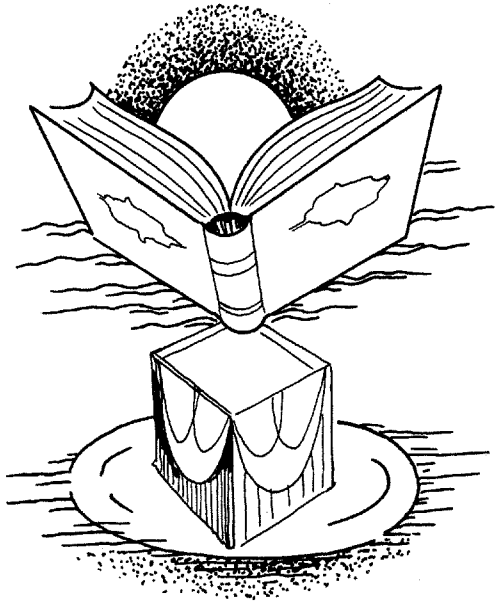


اسرار و معارف حجّ



حج

در کتاب خداوند



محمد علوی مقدم

«...وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى...»

«مقام ابراهیم را جایگاه نماز قرار دهید.»

بنا به روایتی که از حضرت صادق علیه السلام نقل شده، «مقام ابراهیم» همان نقطه‌ای است که در مسجد الحرام به این نام معروف شده است: «لِإِنَّ مَقَامَ إِبْرَاهِيمَ إِذَا أُطْلِقَ لَا يَفْهَمُ مِنْهُ إِلَّا الْمَقَامَ الْمَعْرُوفَ، الَّذِي هُوَ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ».^۱

در مورد مقام ابراهیم، اقوال دیگری هم هست:^۲

ابوالفتوح رازی گفته است:^۳ برخی از قراء، فعل «اتَّخِذُوا» را به صیغهٔ ماضی خوانده‌اند لیکن بیشتر آنان، به کسر و به صیغهٔ امری قرائت کرده‌اند.

این عربی گفته است: مقام ابراهیم، جایی است که ابراهیم خدای خود را در آن جا خوانده و «مصلی» جایگاه و موضع دُعاست و برخی هم، معنای اختصاصی مصلی را در نظر گرفته و آن را، نمازگاه اختصاصی دانسته‌اند.^۴

و ظاهراً چنین استنباط می‌شود که امر، در این جا بر وجوب دلالت می‌کند.^۵

ابوالبقاء عکبری نوشته است: «مِن» در «مِن مَقَام» برای تبعیض است؛ یعنی «اتَّخِذُوا بعض مقام ابراهیم مصلی» و جایز است که به معنای «فی» باشد. لیکن اخفش آن را زاید دانسته و مصلی را اسم مکان شمرده و افزوده است که: می‌توان مصدر دانست و در این



صورت مضاف آن مقدر است؛ یعنی «مکان صلوة».

قرطبی در باره^۶ «مقام» در آیه ﴿...وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى...﴾ می نویسد: «المقام في اللغة، موضع القدمين» و از قول نحاس نقل کرده است که «مقام» به فتح میم، از «قام»، «یقوم»، ثلاثی مجرد مشتق است و مصدر و اسم مکان می باشد و به ضم میم از «اقام»، ثلاثی مزید فیه است.

شیخ محمد عبده نوشته است^۷ که فعل «اتخذوا» را نافع و ابن عامر به فتح «خاء» قراءت کرده و آن را فعل ماضی دانسته اند و بر فعل ماضی «جعلنا» معطوف کرده اند. ولی بقیه قراء آن را به کسر خاء خوانده و فعل امر دانسته اند و فعل ماضی «قلنا» را برای ایجاز حذف کرده اند و از لحاظ بلاغی فایده اش این است که در اذهان شنونده و خواننده، تأثیر بیشتری دارد.

جمله در اصل «...قلنا اتخذوا من مقام ابراهیم مُصَلًّى...» بوده است.

سید هاشم بحرانی (بحرینی) در ذیل ﴿...وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى...﴾ از قول حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است^۸ که اگر دو رکعت نماز طواف واجب در جای دیگری، جز مقام ابراهیم، خوانده شود، «... فَعَلَيْكَ إِعَادَةُ الصَّلَاةِ».

نویسنده کتاب «اقصى البيان» نوشته است: ^۹ و جوب دو رکعت نماز در مقام ابراهیم علیه السلام از فعل امر «اتخذوا» استنباط می شود.

ابن عربی نوشته است: ^{۱۰} مقام، جایی است که ابراهیم خدای خود را در آن جا خوانده است. مُصَلًّى را هم بعضی جایگاه و موضع دعا دانسته اند و برخی دیگر معنای اختصاصی مُصَلًّى را در نظر گرفته و آن را نمازگاه دانسته اند.

﴿...وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^{۱۱}

نویسنده کتاب^{۱۲} «لسان التنزيل» کلمه «عهدنا» را «فرمودیم» معنی کرده است. ابن کثیر هم درباره معنای ﴿عهدنا إلى إبراهيم وإسماعيل...﴾ نوشته است: ^{۱۳} یعنی «أمرهما الله أن يطهرا...»^{۱۴}.

ثعالبی هم، نوشته است: ^{۱۵} «عهدنا»؛ یعنی «أمرنا».

بنابراین، دستور خدایی این است که: خانه کعبه بر اساس تقوی و طهارت بنا شود. و

ابوالفتوح رازی هم نوشته است: ^{۱۶} «خانه مرا بر طهارت بنا کنید؛ یعنی بر توحید...»

و جالب این که، به جهت فضیلت و اهمیت این خانه، بر دیگر مکان‌ها، خدا گفته است: «بیتی» و بیت را به خود نسبت داده، تا مزیت آن، بر دیگر مکان‌ها روشن شود. و به قول شیخ طبرسی:^{۱۷} «وَأَمَّا أَضَافَ الْبَيْتِ إِلَى نَفْسِهِ تَفْضِيلاً لَهُ عَلَى سَائِرِ الْبِقَاعِ وَ تَمْيِيزاً وَ تَخْصِيصاً».

نویسنده تفسیر المنار نوشته است:^{۱۸} «عَبَدَ اللَّهُ بِالشَّيْءِ؛ وَصَّاهُ بِهِ» و منظور این است که خداوند آن دو - ابراهیم و اسماعیل - را مکلف کرد که خانه کعبه را از آفات و شرک و به قول طبری، از بت‌ها و پرستش‌بت‌ها و شرک به خدا تطهیر کنند که به قول نویسنده «مختصر تفسیر طبری»^{۱۹} همین معنی «أَوَّلَى الْأَقْوَالِ بِالصَّوَابِ عِنْدَ الطَّبْرِيِّ عَلَى مَا فِي تَفْسِيرِهِ» می‌باشد.

ابن کثیر هم در ذیل «...أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي...»^{۲۰} نوشته است:^{۲۱} یعنی با «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» از بت‌هایی که مشرکان آنها را بزرگ می‌پنداشتند، خانه را تطهیر کنید و در واقع خدا می‌خواهد بگوید: «طَهَّرَاهُ مِنَ الشَّرِكِ وَ الرَّئِبِ وَ أَبْنِيَاهُ خَالِصاً لِلَّهِ...» و زجاج^{۲۲} گفته است: معنای «طَهَّرَا»؛ «أَصْفَاهُ مِنَ تَعْلِيقِ الْأَصْنَامِ عَلَيْهِ» است.

و به گفته شیخ طبرسی^{۲۳} «أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي...» یعنی «أَيُّ طَهَّرَا بَيْتِي» که به اصطلاح «أَنْ» مفسره باشد و بیت را هم، تفضیلاً علی سائر البقاع، خدا به خود اضافه کرده است. اختصاص «بیت» به ذات خدا که منزله از صفات جسمی است، برای چیزی نیست، بلکه به قول نویسنده تفسیر المنار،^{۲۴} جنبه سمبلیک دارد و آن را بیت‌الله گفته، تا اشارتی باشد به این که ذات مقدس خدایی، حاضر و ناظر است، البته منظور حضور رحمت الهی است و لذا توجه بدان نیز، به منزله توجه ذات عالیّه اوست، همان طوری که از مکان دور نیز، در نماز، بدان مکان توجه می‌شود.

پس این که، خدا به ابراهیم و اسماعیل، فرمان داده و بر عهده آنان گذاشته که خانه‌اش را برای طواف‌کنندگان آماده سازند، معلوم می‌شود که این جا خانه کسی نیست، خانه هیچ یک از انسان‌ها نیست، خانه به ملت خاصی تعلق ندارد و حتی ابراهیم و اسماعیل هم مالک این خانه نیستند تا چه رسد به ساکنان فعلی آن منطقه.

ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶ هجری) نوشته است:^{۲۵}

«العاکفین؛ الدتیمین. یقال: عکف الرجل علی کذا؛ اذا أقام علیه».



«و منه الاعتكاف: انما هو الإقامة في المساجد على الصلاة و الذكر لله». ممکن است کسی بگوید که چرا در آیه مورد بحث (آیه ۱۲۵ سوره بقره) فعل «طَهَّرَا» به صیغهٔ مثنی است و مورد خطاب هم، ابراهیم و اسماعیل - پدر و پسر - هر دو می باشند ولی در آیه ۲۷ سوره حج، مورد خطاب، ابراهیم تنهاست و گفته شده «...وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ».

در پاسخ، با توجه به آیه ۲۷ سوره حج، می توان گفت:

در آیه ۱۲۵ سوره بقره هم، روی سخن بالاستقلال به ابراهیم است و اسماعیل عنوان تبعی دارد و در واقع، عمل تطهیر به عهده ابراهیم علیه السلام است و اسماعیل یاری کننده اوست. ۲۶ اینک آیه ۱۲۶ سوره بقره را، مورد بحث قرار می دهیم:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا...﴾^{۲۷}

«ای پیامبر، هنگامی را به یاد آر که ابراهیم گفت: ای خدای من، این شهر را، محل امن و آسایش قرار ده، این سرزمین را شهر امنی، قرار بده.»

و دنباله آیه، چنین است:

﴿وَأَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأَمَتَّعَهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾

«و به کسانی از اهل این سرزمین که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، از میوه های فراوان روزی عنایت کن (ما این دعای ابراهیم را اجابت کردیم و مؤمنان را از انواع برکات بهره مند ساختیم) لیکن به آنان که کافر شدند، بهره کمی خواهیم داد (از رزق این جهان که روزی اندکی است) و سپس آنان را در آخرت به عذاب آتش دچار می سازیم و چه بد سرنوشتی و سرانجامی دارند!»

درخواست ابراهیم، از خدا این است که: مکه را محل امن قرار دهد و امنیت مستقر گردد و به گفتهٔ شیخ طبرسی،^{۲۸} علاوه بر امنیت معنوی، امنیت از تخریب و انهدام و ایمنی از قحطی و تنگدستی هم مورد تقاضای ابراهیم بوده است.

ابوالفتوح رازی،^{۲۹} «امن» را به معنای «مؤمن» دانسته است، از باب: «لَيْلٌ قَائِمٌ»؛ شبی که در آن نخسبند.

و «نهارُ صائمٍ»؛ روزی که در آن روزه دارند.
و «بیعُ رابحٍ»؛ بیعی که در آن سود کنند.
و «صفقةٌ خاسرةٌ»؛ دست زدنی (کنایه از معامله و داد و ستد) که در آن زیان کنند.
و «بلدُ آمنٍ»؛ شهری که در آن ایمن باشند.

«آمناً» صفت برای «بَلَدٌ» است، پس تنها اهل شهر و مردم بلد را در بر نمی‌گیرد، بلکه نبات و حیوان هم از خطر قطع و صید در آمان هستند و این است که قطع درختان و صید جانوران بر مُحَرَّمان روا نیست.

نکته جالب این که: به قول سیّد قطب^{۳۰} از این آیه می‌فهمیم که وراثت خانه باید با فضیلت و نیکوکاری همراه باشد؛ زیرا ابراهیم، پس از درخواست «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا...» دعای دیگری و درخواست دومی از خدا دارد که می‌گوید:

«به اهل این خانه و مردم این سرزمین، مردمی که ﴿مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ﴾ باشد و به خدا و روز واپسین ایمان داشته باشد، از ثمرات و بهره‌ها روزی عنایت کن»؛ یعنی به آنان که اهل فضیلت هستند. و نتیجه آن که ابراهیم علیه السلام وراثت همراه با فضیلت را، درخواست کرده است.

و به قول سیّد قطب: «...مَرَّةٌ أُخْرَى يُوَكَّدُ مَعْنَى الْوَرَاثَةِ لِلْفَضْلِ وَالْخَيْرِ...» را با بخشی از آیه ﴿...وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتِعْهُ قَلِيلًا...﴾ تأیید کرده و در واقع این نعمت را ویژه اهل فضیلت دانسته و گروهی را کنار گذاشته است، گو این که به علت کمال لطف خدایی، به غیر مؤمنان هم که مشمول دعای ابراهیم نبودند، این برکات شامل شده و می‌شود، منتهی کافر هم از بهره اندک که همان بهره حیوانی باشد، استفاده خواهد کرد و بهره‌اش ثمرات محدود و منقطع خواهد بود و سرانجام گرفتار عذاب خواهد شد؛ ﴿...وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتِعْهُ قَلِيلًا...﴾.

برای این که معنی و تفسیر دقیق آیه مورد بحث را بفهمیم، سخن ابوالفتوح رازی را باز می‌گوییم که گفته است: در این بخش از آیه حذف و اختصاری هست و تقدیر آن، چنین است: «أَجِيبْ دَعْوَتِكَ فِي مَنْ آمَنَ بِي وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، فَمَا مِنْ كَفَرَ فَأُمْتِعْهُ قَلِيلًا...»؛ یعنی ای ابراهیم، دعای تو در حق مؤمنان مستجاب است اما در مورد کافران، ایشان را اندکی برخوردار می‌دهم.

شیخ طوسی نوشته است: ^{۳۱} تقدیر ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ...﴾ چنین بوده



است: ۳۲ «و اذْکُرْ اِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ رَبِّ اجْعَلْ...»

«بَلَدًا اٰمِنًا» یعنی «بلداً یا مَنونِ فیه...»

معنای درخواست ابراهیم که از خدا خواسته است تا این شهر بَلَدِ اَمِن باشد، این است که بیت‌الله و کعبه، مرکزی باشد که تعدی و تجاوز در آن نباشد، هر کس به وظیفه‌اش آشنا باشد، هر کس بتواند در کمال آزادی حرف خود را بگوید، تجاوز و خیانت در آن نباشد، آبروی مردم محترم باشد، بیت‌الله محل امن و امان باشد.

این عربی گفته است: اَمْنِیَّتْ بَلَد، بدین معنی است که هر کس در آن مأمون باشد و در امان و به اصطلاح، اهل بلد در اَمْنِیَّتْ باشند و این به طور مجاز است ولی به هر حال، ﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ اٰمِنًا﴾.

طبرسی هم گفته است: ۳۳ «بَلَدًا اٰمِنًا» یعنی «بلداً ذا اَمْن» از قبیل «عِشَّةٌ رَاضِیَةٌ» هست؛

یعنی «عِشَّةٌ ذَاتِ رِضٰی».^{۳۴}

برخی گفته‌اند: بخشی از این آیه در سوره ابراهیم هم تکرار شده است. سِرّ آن چیست؟ و چرا در آیه مورد بحث (۱۲۶ سوره بقره) گفته شده ﴿وَ اِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا بَلَدًا اٰمِنًا﴾ یعنی «بلداً» بدون الف و لام.

و در آیه ۳۵ سوره ابراهیم، گفته شده است: ﴿وَ اِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا الْبَلَدَ

اٰمِنًا﴾؛ یعنی «البلد» با الف و لام ذکر شده است.

در جواب گفته‌اند: در آیه نخستین که «بلداً» بدون الف و لام است، اشاره است به کعبه پیش از ساختن، ولی در آیه ۳۵ سوره ابراهیم که گفته شده: «البلد» و با الف و لام آمده، در واقع «اشاره بعد ببناء الکعبه».

به عبارت دیگر در آیه نخستین، «بلداً» مفعول دوّم است و «اٰمِنًا» نعت است و صفت برای آن. و در سوره ابراهیم «البلد» مفعول اوّل است و «اٰمِنًا» مفعول دوم برای فعل «اجْعَلْ» در آیه ۳۵.

یا به عبارت ساده‌تر: در آیه نخستین، ابراهیم خواسته است که سرزمین بی آب و علفی به صورت «بَلَدًا اٰمِنًا» در آید و در سوره ابراهیم آیه ۳۵ خواسته شده که بَلَدِ غَیْرِ اَمِن، محلّ اَمِن شود.^{۳۵}

بخش دوّم آیه چنین است:

﴿...وَأَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأَمَّتْهُ قَلِيلًا...﴾

ابراهیم پس از درخواستِ امنیتِ برای رفاهِ زندگی، درخواستِ رزق و ثمرات کرده است؛ زیرا «أَسْكَنْتَهُمْ بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ».

سید هاشم بحرانی^{۳۶} (بحرینی) از قول ابوعلی طبرسی نقل کرده است که امام صادق علیه السلام گفته است: علاوه بر ثمرات مادی که از آفاق جهان بدان ناحیه می‌رود، می‌توان ثمرات معنوی را که ثمرات قلوب باشد؛ یعنی محبت مردم به یکدیگر، در نظر گرفت. ابوالبرکات، ابن‌انباری گفته است^{۳۷} که:

«مَنْ» در محل نصب است؛ زیرا بَدَلِ بعض از کُلِّ است از «أَهْلَهُ» و ضمیر «هم» در «منهم» به مبدلُ منه برمی‌گردد.

ابوالقاء عکبری هم گفته است:^{۳۸} «مَنْ» بَدَلِ بعض از کُلِّ است از «أَهْلَهُ» و در «مَنْ كَفَرَ» هم دو وجه جایز است:

۱. «مَنْ» موصول باشد و به معنای «الَّذِي» و در محل نصب. فعل آن با قرینه محذوف و تقدیر آن «وَأَرْزُقْ مَنْ كَفَرَ» است.

۲. «مَنْ» شرطیه باشد، فعل «کفر» فعل شرط و فعل «أَمَّتْهُ» جوابِ آن، و فاء هم خود دلیل است بر این که: فعل، جواب شرط است.

«قلیلاً» هم به گفته ابوالفتوح رازی^{۳۹} ممکن است صفت مصدر محذوفی باشد؛ یعنی «متاعاً قلیلاً» و نیز امکان دارد که «قلیلاً» صفتِ ظرفِ محذوفی باشد؛ یعنی «زماناً قلیلاً».

مکی ابن‌ابی‌طالب^{۴۰} قیسی (متوفای سال ۴۳۷ ه. ق.) پیش از ابوالفتوح رازی و دیگران، با تفصیل بیشتر همین مطالب را گفته و افزوده است که: مجزوم نشدن فعل «فامتعه» که جواب شرط است به علت دخول «فاء» می‌باشد و نیز افزوده که ممکن است «مَنْ» مبتدا باشد و محلاً مرفوع و فعل «امتعه» خبر آن.

ابویحیی محمد بن ضمادح التجیبی^{۴۱} (متوفای سال ۴۱۹ ه. ق.) فعل «فامتعه» را «أَرْزُقُهُ فِي حَيَاتِهِ» تفسیر کرده است و در تفسیر «ثم اضطره» هم گفته است: «معنى الإضرار، الإكراه و الإجبار».

فاضل مقداد گفته است:^{۴۲} از جمله «وَأَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ^{۴۳}...» رفاهیت در معیشت و



نیک‌حالی، فهمیده می‌شود؛ زیرا گفته شده «مِنْ الثَّمَرَاتِ» و گفته نشده: قوت و مایحتاج اولیه و نیازهای مقدماتی زندگی.

و نیز گفته است: از امام صادق علیه السلام روایت شده که منظور از «ثمرات» «ثمرات القلوب» است؛ یعنی آنان را نزد مردم محبوب گردان.

درخواست امنیت برای مکه و دُعا برای اهل مکه، به کثرت ثمرات و نعم، خود چیزی است که مُشعر به افضلیت مکه و افضلیت مجاورت مکه است.^{۴۴}

فاضل مقداد^{۴۵} دربارهٔ «و مَنْ كَفَرَ فَاَمْتَعَهُ قَلِيلاً» گفته است: این جمله جواب از سؤال مقدّری است؛ زیرا در بخش نخست، دعا برای مؤمنین، متبادر به ذهن بود ولی خدا گفته است: «وَمَنْ كَفَرَ فَاَمْتَعَهُ...»؛ یعنی «وَأَرْزُقْ مَنْ كَفَرَ أَيْضاً...»؛ کافران را هم بهره‌مند خواهم ساخت زیرا که آنان را آفریده‌ام و ملتزم به دادن روزی ایشان شده‌ام.

خواجه عبدالله انصاری، نیکوتر ترجمه کرده است:^{۴۶}

«...گفت کافران را هم، اندکی برخوردار کنم، پس از آن، آنها را گرفتار آتش سازم، که

بد فرجام و عاقبتی است.»

نویسندهٔ اقصی البیان، نوشته است:^{۴۷} در «ثُمَّ اضْطَرَّهٗ اِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ» ثُمَّ برای تراخی است؛ یعنی «أَدْفَعَهُ بَعْدَ زَمَانٍ اِلَى النَّارِ وَ اَشَوْقَهُ اِلَيْهَا فِي الْآخِرَةِ وَ بَسَّ الْمَصِيرِ، اِی الْمَرْجِعِ وَ الْمَأْوِی».

نویسندهٔ تفسیر المنار نوشته است:^{۴۸} از سیاق عبارت «...وَمَنْ كَفَرَ...» چنین استنباط می‌شود که در این عبارت، از جنبهٔ بلاغی، ایجاز به حذف وجود دارد که از جمله، فهمیده می‌شود و این گونه ایجازها، ویژهٔ کلام خداست و در واقع خدا گفته است. درخواست ابراهیم دربارهٔ مؤمنان مستجاب است؛ «فَجَعَلَ لَهُمْ هَذَا الْخَيْرِ فِي الدُّنْيَا...».

﴿وَإِنْ يَرَفُعْ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^{۴۹}

«(و نیز به یاد آور) وقتی را که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانهٔ کعبه را بالا می‌بردند (و می‌گفتند) خدایا! از ما بپذیر و این خدمت را از ما قبول کن، البته که تو شنوایی و

دانایی»

در بخش دوم این آیه و در آیه‌های بعدی^{۵۰} مسألهٔ تضرع و دعا طرح شده و از خدا

خواسته شده و به خدا نیایش شده که:

«پروردگارا! در میان ذریه من فرستاده‌ای برانگیز که آیات تو را برایشان بخواند و به آنان علم و حکمت بیاموزد و روان‌شان را از زشتی‌ها پاک و منزّه سازد»

و آهنگ دعا چنان است که در هر شنونده‌ای اثر می‌گذارد و به او، حیات می‌بخشد و این خود، از ویژگی‌های قرآن است.^{۵۱}

از آیات قرآنی به طور کلی چنین استنباط می‌شود که ابراهیم کعبه را تجدید بنا کرده؛ زیرا از آیه ۳۷ سوره ابراهیم فهمیده می‌شود که خانه قبل از ابراهیم بوده که او گفته است: ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ...﴾؛ یعنی: «ای خدا، برخی از فرزندانم را در این سرزمین خشک و سوزان، در کنار خانه تو سکونت دادم.» از این آیه می‌فهمیم که اثری از کعبه، به هنگام ورود ابراهیم در سرزمین مکه، وجود داشته است.

جصاص^{۵۲} ذیل آیه ۱۲۷ سوره بقره، در بحث از ﴿...رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا...﴾ گفته است: معناه: «یقولان ربنا تقبل» و فعل «یقولان» به خاطر دلالت کلام، حذف شده است. و در قرآن نظیر این فراوان است:

همچون آیه^{۵۳} ﴿...وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيَهُمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ...﴾؛ یعنی: «یقولون أخرجوا أنفسكم».

ابوالبرکات^{۵۴} ابن الانباری هم گفته جصاص را تکرار کرده و افزوده است: «حذف القول کثیر فی کتاب الله و کلام العرب» و نیز اضافه کرده است که: برخی از قراء هم در «مِنَ الْبَيْتِ» وقف می‌کنند و جمله را از «وَ اسْمِعِيلَ» آغاز می‌کنند و در این صورت، مفهوم آیه چنین می‌شود: «وَ اسْمِعِيلَ يَقُولُ رَبَّنَا».

در واقع اینان گفته‌اند: «إِنَّ الْبِنَاءَ كَانَ مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَحْدَهُ وَ الدُّعَاءُ كَانَ مِنْ اسْمِعِيلَ وَحْدَهُ».

ابن کثیر ذیل تفسیر آیه مورد بحث، ضمن این که نوشته است: «قواعد» جمع «قاعده» به معنای اساس است، متذکر شده که خانه کعبه، پنج سال پیش از بعثت پیامبر، تجدید بنا گردیده، یعنی در ۳۵ سالگی پیامبر خدا ﷺ و حجرالأسود هم به دست رسول الله که پیش از



بعثت او را «امین» می‌خواندند، نصب گردید. ۵۵

فاضل مقداد^{۵۶} ذیل بحث از آیه مزبور نوشته است: «یرفع» فعل مضارع است و حکایت حال ماضی را می‌کند و «قواعد» هم جمع «قاعده» است و جمع بستن آن به اعتبار این است که هر قسمت نسبت به مافوق خود، قاعده محسوب می‌شود و بنا به حساب می‌آید، نسبت به قسمت زیرین.

معنای «یرفع» یعنی: یثبت و یبني؛ زیرا وقتی که هر راه چیده شود و بنا، آن را روی هم بگذارد، متّصف به ثبوت می‌شود.

و رفع بنا و بالا آمدن ساختمان، چیزی است که به تدریج و خود به خود، درست می‌شود و در واقع بالا آمدن بنا با روی هم گذاشتن مواد و مصالح ساختمانی ملازمه دارد، و در این مورد هم از باب اطلاق معنای «لازم» و اراده معنای «ملزوم» است.

این که قرآن گفته است: ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ...﴾ فصیح‌تر است تا که گفته شود: «...یبني علی القواعد» و یا بگوییم: «و اذ يرفع ابراهيم قواعد البيت...»؛ زیرا در این دو تعبیر، ابهام وجود دارد و ابهام موجب ناخوشایندی است و روشنی عبارت موجب شادی و خوشایندی، در صورتی که در تعبیر قرآن هیچ ابهامی وجود ندارد و بسیار هم فصیح است. فاضل مقداد، ذیل بحث از همین آیه نوشته است:

«و اسمعیل» واو، برای بیان حال است و «اسمعیل» مبتدأست و می‌دانیم که بنای بیت، نیاز به دستیار دارد؛ یعنی «اسمعیل یناوله».

در باب ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا﴾ نوشته است: این جمله دعائیه دلالت دارد بر این که خانه را برای عبادت ساختند و نه برای سکونت؛ زیرا هدف اصلی از درخواستِ تَقَبَّلْ چیزی، جز عبادت، چیز دیگری نمی‌تواند متصوّر شود. ۵۷

علامه جواد الکاظمی (متوفای اواسط قرن یازدهم ه. ق.) همان مطالب فاضل مقداد را تکرار کرده و شرح و بسط فراوانی داده و متذکر شده است: ۵۸
﴿وَإِذْ يَرْفَعُ﴾ یعنی «و اذکر اذ يرفع».

و «القواعد جمع القاعده و هی الأساس و الأصل».

نویسنده کتاب^{۵۹} «أقصى البيان» همان مطالب فاضل مقداد را با اضافاتی بیان کرده و افزوده است:

«رفع»، «اعلام» و «إصعاد» تقریباً نظیر یکدیگرند، منتهی، نقیضِ رفع، وُضِع است و نقیض کلمهٔ إصعاد، انزال است.

رفعت نقیض ذَلَّت است.

و نیز کلمات: «قواعد»، «اساس» و «ارکان» تقریباً نظیر یکدیگرند.

واحد قواعد، قاعده است. قاعده در لغت ثبوت و استقرار می‌باشد؛ قاعدة البناء؛ اساسه

الذی بنی علیه.

﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾^{۱۲}

البته که سعی میان صفا و مروه از شعائر و آداب عبادات الهی است، بنابراین کسانی که حج خانهٔ خدا و یا عمره به جامی آورند، مانعی ندارد که سعی میان صفا و مروه نیز به جای آورند و کسانی که فرمان خدا را در انجام کارهای نیک اطاعت کنند، همانا که خدا در برابر اعمال آنها شکرگزار و از کارهای آنها آگاه است.

زجاج، نوشته است: ^{۶۱} شعائر جمعِ شعیره است: «والشعائر، کلّ ما كان موقف أو مسعى و

ذبح».

مسلمانان از طواف (یعنی سعی، و این از مقولهٔ مجاز است) میان صفا و مروه اجتناب داشتند؛ زیرا که اعراب جاهلی اصنام خود را میان دو کوه صفا و مروه گذاشته بودند و می‌پنداشتند که سعی در آن جا گناه است و لذا قرآن گفت:

﴿...فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا...﴾، پس از نزول این آیه، خدا اعلام کرد، این دو از

شعائر هستند و سعی میان آن دو کوه، گناهی نیست.

جصاص در ذیل آیهٔ مورد بحث، نوشته است ^{۶۲} از قول ابن عباس:

«قال: كان على الصفا تماثيل و أصنام و كان المسلمون لا يطوفون عليها؛ لأجل الأصنام و التماثيل: فانزل الله تعالى: ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا...﴾».

ابن عربی ذیل بحث از این آیه، نوشته است: ^{۶۳}

«مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ يَعْنِي مِنْ مَعَالِمِ اللَّهِ فِي الْحَجِّ».



مفرد شعائر، شعیره است. إشعارالهدی؛ یعنی نشان گذاشتن حیوان قربانی با داغ و علامت دیگر.

﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ﴾ جُنَاح در لغت یعنی مَیْل و انحراف به هر طریقی که باشد، لیکن بیشتر، در انحرافِ به گناه به کار رفته است و بعدها، در دین به طور مَجَاز، از جُنَاح تعبیر به گناه شده است.

شاید به ذهن کسی خطور کند که ظاهراً در آیه، تعارضی هست، بدین معنی که، چطور می‌شود بگوییم: صفا و مروه از شعائرالله است و گناهی نیست که سعی، میان آن دو انجام شود.

در جواب می‌گوییم: چنین نیست بلکه باید بدانیم که در دوره جاهلیت، عرب‌ها پس از زیارت بُت‌های خود، طواف و سعی هم برای صفا و مروه انجام می‌دادند و چون مسلمان شدند، از پیامبر خدا ﷺ پرسیدند که آیا طواف و سعی صفا و مروه، ضرورت دارد؟ این آیه نازل شد: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ...﴾ و بعدها رسم شد که میان این دو کوه، سعی انجام شود. وقتی می‌گوییم: «لا جُنَاحَ عَلَيْكَ أَنْ تَفْعَلَ» خود این عبارت، اباحه و دستور جواز انجام فعل است.

و وقتی می‌گوییم: «فلا جُنَاحَ عَلَيْكَ إِلَّا تَفْعَلَ» خود، اباحه‌ای است برای ترک فعل و می‌تواند دستوری برای انجام ندادن آن کار باشد.

بنابراین، قول خدای سبحان ﴿...فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا...﴾ نمی‌تواند دلیلی بر ترک سعی و طواف باشد؛ زیرا در جاهلیت که سعی و طواف میان آن دو کوه، برای خاطر بت‌ها بوده و بر باطل، گناه شمرده می‌شده، ولی بعد از اسلام، خدا گفته است که ممنوع نیست؛ زیرا برای هدف باطلی نیست، و چون مشکلی برای مسلمانان نخستین بوده و خاطرهای از دوران جاهلی، در ضمیر آنان نقش بسته، لذا آیه، نازل شد که ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ...﴾ یعنی «مِنْ مَعَالِمِ الْحَجِّ وَ مَنَاسِكِهِ لَا مِنْ مَوَاضِعِ الْكُفْرِ وَ مَوَاضِعِ عَاتِهِ». پس هر شخص حج و عمره‌گزاری از طواف به آن دو، ممنوع نخواهد بود.

«التطوُّع»؛^{۶۴} هو ما یأتیه المرء من قبل نفسه، یعنی آن‌چه که شخص از پیش خود و به

میل خود انجام دهد.^{۶۵}

در تفسیر «لباب التأویل فی معانی التنزیل» معروف به تفسیر «الخازن» که در سال ۷۲۵

هجری تألیف شده، نوشته شده است: ۶۶

در این آیه، صفا و مروه نام دو کوه معروف است در مکه که در دو طرف مسعی واقع شده و برای همین است که الف و لام بر آنها، در آمده است.

«شعائر الله»؛ یعنی هر نشانه‌ای که وسیله قرب به خدا باشد، از دعا و نماز و ذبیحه. مشاعر الحج؛ یعنی معالیمه الطاهرة للحواش و يقال: شعائر الحج، شعائر همان مناسک است.

کلمه «جُنَاح» از «جَنَحَ»: إِذَا مَالَ عَنِ الْقَضِ الْمَسْتَقِيمِ.

در جاهلیت به احترام دو بُت «أساف» که در صفا قرار داده شده بود و بت «ناثله» که در مروه گذاشته شده بود، میان صفا و مروه، سعی به جا می‌آوردند و دور آن دو بت می‌گشتند و چون اسلام بت‌ها را شکست، مسلمانان از سعی میان صفا و مروه سر باز زدند و آن را کار نادرست و ناخوشایندی پنداشتند، این آیه، نازل شد و به آنان اجازه داد که میان صفا و مروه سعی انجام شود و اعلام شد که این دو، از شعائر الله است؛ گو این که در جاهلیت از شعائر جاهلی بوده است. ۶۷

اسماعیل بن کثیر دمشقی (متوفای سال ۷۷۴ ه. ق.) در تفسیر خود، در ذیل آیه مزبور، نوشته است: ۶۸ از پیامبر خدا ﷺ نقل شده: «...فليس لِأَحَدٍ أَنْ يَدَعَ الطَّوْفَ بِهِمَا» و نیز نوشته است که رسول خدا گفته است: «إِبْدَأْ بِمَا بَدَأَ اللَّهُ بِهِ» یا «إِبْدَأُوا بِمَا بَدَأَ اللَّهُ بِهِ». ۶۹

و افزوده است که این سعی، رمزی است از رفت و آمد هاجر میان صفا و مروه برای یافتن آب جهت فرزندش؛ یعنی سعی، تلاش و حرکتی است دارای هدف. ۷۰

ابی سعود، محمد بن محمد العمادی (متوفای سال ۹۵۱ ه. ق.) در تفسیر خود، ذیل بحث از آیه مزبور، نوشته است: ۷۱

﴿...فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا...﴾

فعل «يَطُوفُ» از باب تفعّل بوده که اصل آن «يَتَطَوَّفُ» بوده، «تا»ی منقوطة به «طا»ی مؤلّف بدّل شده و «طاء» در «طاء» ادغام گردیده است.

و علّت این که از باب «تفعل» آمده، این است که طواف‌کننده در طواف خود به تکلف می‌افتد و کوشش بی‌اندازه، باید مبذول دارد و رنج فراوان باید تحمل کند. ۷۲ حرف جرّ «فی»



هم حذف شده است و اصل آن «...فی ان یَطْوَفَ بهما...» بوده است. درباره «مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا» نوشته است: «خیراً» منصوب است؛ زیرا که صفت است برای مصدر محذوف؛ یعنی در اصل «و من تطوَّع تطوَّعاً خیراً» بوده است.

جلال الدین سیوطی (متوفای سال ۹۱۱ هـ. ق.) در تفسیر خود، ضمن بحث مفضل درباره آیه مورد بحث، نوشته است: ۷۳ لازم است که سعی از صفا آغاز شود، هر چند که حرف عاطفه «واو» مفید ترتیب نیست، لیکن از پیامبر خدا ﷺ حدیثی هست که فرمود: «إِبْدَؤُوا بِمَا بَدَأَ اللَّهُ بِهِ».

فاضل مقداد، ذیل آیه مزبور، نوشته است: ۷۴ صفا، در لغت، سنگ سخت مرمری است. مفرد، این کلمه، «صفاة» است مثل خصا و خصاة.

جوهری از قول اُصمعی نقل کرده: «المَرُو، حجارةٌ بیضٌ برّاقَةٌ یقدح منها النار» واحد آن «مروة» است.

بعدها صفا و مروه برای دو کوه در مکه عَلَم شده و مشهود است. ۷۵ و نیز فاضل مقداد افزوده است که «شعائر» به گفته جوهری، نشانه‌های حج است و هر چیز نشانه طاعت خدا باشد، شعائر است.

به عقیده اُصمعی، مفرد شعائر، شعیره است، و دیگران مفرد این کلمه را «شعاره» دانسته‌اند.

«جُناح»؛ یعنی گناه و اثم، اصله من الجنوح: خروج از حد اعتدال و انحراف از راه راست. سعی از ارکان حج است و واجب؛ زیرا نصوصی از اهل بیت علیهم السلام بر وجوب آن هست و پیامبر خدا ﷺ فرموده است: «إِسْعَوْا فَإِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَيْكُمُ السَّعْيَ». ۷۶

نویسنده کتاب ۷۷ «اقصى البیان» بسیاری از مطالب «کنز العرفان» را باز گفته و افزوده است: علت این که، در قرآن گفته شده: «...فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ...» این است که مسلمانان در آغاز می‌پنداشتند که سعی میان صفا و مروه و طواف آن دو، گناه است؛ زیرا طواف برای بزرگداشت آن دو بت پنداری صفا و مروه بوده، پس از اسلام و شکستن بت‌ها برای مسلمانان نیز سعی میان آن دو، استوار بود و حتی برای آنان حَرَجی بود، خدا این حَرَج را برداشت و فهماند که کار بت‌پرستان حج‌گزار جاهلی که بت‌ها را طواف می‌کردند و بر آنها دست می‌کشیدند و آنها را مسح می‌کردند، گناه بود و نوعی کجروی، و چون هدف تغییر کرد، قرآن گفت: «...فَلَا

جُنَاحَ عَلَيْهِ...»^{۷۸}

نویسنده کتاب «مسالك الأفهام» هم در بحث از آیه مزبور، نوشته است:^{۷۹}
«شعائر»، جمع شعیره، به معنای علامت است و در واقع علامت‌هایی است که آدمی را
به یاد خدا می‌اندازد.

و در بحث از «...فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ...» نوشته است:

یعنی آنان که حج خانه یا عمره انجام می‌دهند «...فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا...»
مانعی ندارد که بر آن دو طواف کنند و نیز افزوده است از ظاهر عبارت «فلا جُنَاحَ» شاید
بعضی بگویند: این سعی می‌تواند واجب نباشد؛ یعنی مستحب و یا مباح باشد.^{۸۰}

نویسنده کتاب، در پاسخ این شبهه گفته است:^{۸۱} چنین نیست بلکه سعی میان صفا و
مروه واجب است و از ارکان می‌باشد و با ترک آن حج باطل است؛ زیرا ائمه اطهار علیهم‌السلام اعرف به
قرآن هستند و آیات قرآنی را بهتر درک کرده‌اند؛ چه، مهبط وحی و معدن تنزیل می‌باشند و
سپس نویسنده کتاب روایت زیر را نقل کرده است:^{۸۲}

«سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ السَّعْيِ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، أَوْ فَرِيضَةَ أَوْ سَنَةَ؟ قَالَ:

فَرِيضَةٌ.»

نکته دیگر این که: «اصل الطواف: الدَّوْرَانُ حَوْلَ الشَّيْءِ» می‌باشد ولی در این جا
منظور سعی میان آن دو است، با توجه به این که محقق محترم، شیخ محمد باقر شریف‌زاده،
در باورقی کتاب «مسالك الافهام» جلد ۲، صفحه ۳۳۳ نوشته است:

«و قد يطلق على التردد بين الشيتين و يعبر عنه بالسعي و هو المراد.»

خلاصه این که، چون سعی میان صفا و مروه از آداب جاهلی بود، مسلمین می‌پنداشتند
که ناپسند است؛ زیرا نمی‌خواستند در دوران اسلامی، کاری از کارهای زمان جاهلی را انجام
دهند؛ چه، اسلام در وجود مسلمانان اثر گذاشته بود و انقلاب اسلامی در اعماق وجودشان، جا
گرفته بود و آنان را دگرگون کرده بود، این بود که هر چه وابسته به زمان جاهلی بود، نادرست
می‌دانستند و از آن بیزار بودند و حتی از انجام طوافی که جزء عادات و آداب جاهلی بود،
ناراضی بودند، ولی آیه به آنان آرامش داد، آنان را مطمئن ساخت و عملاً ثابت کرد که هر چه
از شعائر و قوانین جاهلی، با آیین اسلام سازگار باشد، می‌توان انجام داد و فقط آنچه را
نادرست می‌دانست از میان برد.



ولی اسلام بسیاری از آداب دینی و شعائر حج را که پیش از اسلام معمول بوده و آنها را مشروع ساخته، اجازه انجام آن را صادر کرده است. مثلاً در همین مورد، برای اینکه آن را کار نیک بشمارد، دنباله آیه می‌گوید:

﴿...وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾

«آنان که فرمان خدا را در انجام کارهای نیک، اطاعت کنند، خدا در برابر کار آنها سپاسگزار است و از کارهای آنان آگاه.»

کلمه «شاکر» در این آیه، رضایت الهی را از انجام این کار متداول در جاهلی که اسلام هم تأیید کرده، می‌نماید و می‌خواهد بگوید که خدا از این بنده سپاسگزار است و نیز به قول سید قطب، این کلمه (شاکر) به انسان‌ها آداب شکرگزاری در برابر احسان را یاد می‌دهد و به انسان‌ها می‌آموزد که وقتی خدای بزرگ از بنده، سپاسگزاری می‌کند، بنده باید به طریق اولی از خدای خود که چیزهای فراوانی به او عطا کرده، شکرگزاری کند.^{۸۳}

پی‌نوشتها:

- ۱- تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۳
- ۲- همان مأخذ و همان صفحه و جلد و نیز می‌توان رجوع کرد به تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۸ و ۵۹ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۵۹
- ۳- تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱، ص ۳۱۶
- ۴- احکام القرآن، ج ۱، ص ۴۰
- ۵- احکام القرآن، ج ۱، ص ۸۵
- ۶- تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۱۱۲
- ۷- تفسیر المنار، ج ۱، ص ۴۶۱
- ۸- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۵۲
- ۹- اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۸۷
- ۱۰- احکام القرآن، ج ۱، ص ۴۰
- ۱۱- بقره: ۱۲۵

- ۱۲- لسان التنزیل، ص ۲۰۷
- ۱۳- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۷۱
- ۱۴- در صفحه ۲۶ تفسیر جلالین هم «و عهدنا الی ابراهیم و اسماعیل...» به «امرناهما» تعبیر شده است.
- ۱۵- تفسیر ثعالبی، ج ۱، ص ۱۰۶
- ۱۶- تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱، ص ۳۱۸
- ۱۷- تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۴
- ۱۸- تفسیر المنار، ج ۱، ص ۴۶۲
- ۱۹- مختصر تفسیر الطبری، ج ۱، ص ۵۳
- ۲۰- در صفحه ۲۶ تفسیر جلالین نوشته شده است که: حرف جرّ «ب» مقدر است و در واقع «بأن طهّرها بیتی...» بوده است.
- ۲۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۷۲
- ۲۲- معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۱۸۷
- ۲۳- تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۷۸
- ۲۴- تفسیر المنار، ج ۱، صص ۴۶۰ تا ۴۶۳
- ۲۵- تفسیر غریب القرآن، ص ۶۳
- ۲۶- نکته‌هایی از قرآن مجید، ص ۴۶۲
- ۲۷- بقره: ۱۲۶
- ۲۸- تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۶
- ۲۹- تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱، ص ۳۲۰
- ۳۰- فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۱۵۵
- ۳۱- تفسیر التبیان، ج ۱، ص ۴۵۶
- ۳۲- این سخن را زجاج (متوفای ۳۱۱ ه.ق. پیش از شیخ طوسی در کتاب «معانی القرآن و اعرابه» ج ۱، ص ۱۸۷ گفته است.
- ۳۳- تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۷۸
- ۳۴- فاضل مقداد در ج ۱، ص ۳۳۵ کتاب «کنز الفرقان» گفته است: «بلدأً آمنأً» از باب تسمیة محلّ به اسم [حالّ فیه] می‌باشد؛ زیرا آمن و آمان، در حقیقت مربوط به اهل بلد می‌شود.
- در ج ۲، ص ۲۹۴ کتاب «مسالك الأفهام» هم، «بلدأً آمنأً» را [بلدأً ذا آمن] مثل آیه ۲۱ سوره الحاقه «= عیشة راضیه» معنی کرده است.
- ۳۵- برای آگاهی بیشتر، صفحه ۲۲ اسرار التکرار فی القرآن مطالعه شود و نیز رجوع شود به صفحه ۸ تفسیر أسئلة القرآن المجید و أجوبتها.



- ۳۶- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، صص ۱۵۳ و ۱۵۴
- ۳۷- البیان فی غریب القرآن، ص ۱۲۲ و نیز رجوع شود به ج ۲، ص ۱۱۹ تفسیر قرطبی.
- ۳۸- التبیان فی اعراب القرآن، ج ۱، ص ۱۱۳ و تفسیر منهج الصادقین، ج ۱، ص ۳۰۹ و تفسیر شُبَیر، ص ۵۸ و مسالک الافهام، ج ۲، ص ۲۹۴ که «مَنْ» را بدل بعض از کلّ است از «اهله» «قصداً الی تخصیص الرزق بهم» و کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۳۵
- ۳۹- تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱، ص ۳۲۰ و نیز می توان رجوع کرده به ج ۱، صص ۴۵۶ تا ۴۶۰ تفسیر التبیان.
- ۴۰- مشکل اعراب القرآن، ص ۷۱
- ۴۱- مختصر من تفسیر الإمام طبری، ص ۵۳
- ۴۲- کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۳۷
- ۴۳- الثمرات. المأكولات ممّا ینخرج من الأرض و الشجر.
- ۴۴- همان مأخذ و همان صفحه.
- ۴۵- همان مأخذ، ج ۱، ص ۳۳۶
- ۴۶- تفسیر ادبی و عرفانی کشف الاسرار، ص ۵۳
- ۴۷- اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۱۳
- ۴۸- تفسیر المنار، ج ۱، ص ۴۶۵
- ۴۹- بقره: ۱۲۷
- ۵۰- آیات ۱۲۸ و ۱۲۹ سوره بقره.
- ۵۱- فی ظلال القرآن، ج ۱، صص ۱۵۵ و ۱۵۶
- ۵۲- احکام القرآن، ج ۱، ص ۹۳
- ۵۳- انعام: ۹۳
- ۵۴- البیان فی غریب اعراب القرآن، ج ۱، ص ۱۲۳
- ۵۵- تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، صص ۱۸۰ و ۱۸۱
- ۵۶- کنز العرفان، ج ۱، صص ۳۳۷ و ۳۳۸
- ۵۷- کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۳۹
- ۵۸- مسالک الافهام، ج ۲، ص ۲۹۸
- ۵۹- اقصی البیان، ج ۱، ص ۴۱۵
- ۶۰- بقره: ۱۵۹
- ۶۱- معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸
- ۶۲- احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۱۰، بسیاری از مطالب «احکام القرآن» جصاص را مؤلفان و مفسران بعدی، در کتابهای خود نوشته اند.

- ۶۳- احکام القرآن، ج ۱، ص ۴۷
- ۶۴- در صفحه ۲۱۰ لسان التنزیل نوشته شده: تطوع: هر که به رغبت خویش کند نیکی را و از خویشتن کاری کردن که برون فریضه و سنت بود؛ یعنی طاعتِ زیادی.
- ۶۵- احکام القرآن، ج ۱، ص ۴۸
- ۶۶- تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۱۱۱
- ۶۷- تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۱۱۲
- ۶۸- تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۱۹۸ تا ۲۰۰
- ۶۹- همان مأخذ، ج ۱، ص ۱۹۹
- ۷۰- بسیاری از مطالب قدما و نوشته‌های آنان، در جلد یکم، ص ۱۶۹ تفسیر «البرهان فی تفسیر القرآن» تألیف سید هاشم بحرانی (بحرینی، متوفای سال ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹ هـ.) نیز هست. نوشته است: (ج ۱، ص ۱۶۹، البرهان) برخی می‌پنداشتند که سعی میان صفا و مروه از ساخته‌های مشرکان است، لذا آیه «إِنَّ الصفا والمروة...» نازل شد.
- و نیز از قول امام صادق علیه السلام نقل شده که «...فلا جناح علیه أن يطوف بهما...» یعنی «لا حرجَ علیه أن يطوف بهما».
- ۷۱- تفسیر ابی السعود، ج ۱، ص ۱۴۰
- ۷۲- یکی از معانی باب تفعّل تکلف است، و هو معاناة الفاعل الفعل ليحصل نحو: «تشجع عمرو» ای تکلف الشجاعة و عانها لتحصل، نقل از مقدمه (المنجد).
- ۷۳- الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۶۰
- ۷۴- کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۱، ص ۳۱۱
- ۷۵- برخی از فرهنگ‌نویسان، کلمه «الصفا» را سریانی دانسته، و به معنای صخره.
- ۷۶- کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۱، ص ۳۱۲
- ۷۷- اقصى البيان في آيات الاحكام، ج ۱، ص ۳۸۹
- ۷۸- همان مأخذ، ج ۱، ص ۳۹۰
- ۷۹- مسالک الافهام، ج ۲، ص ۲۳۳
- ۸۰- از عبارت «فلا جناح علیه» ظاهراً چنین استنباط می‌شود که سعی میان صفا و مروه اختیاری است؛ لأنّ نفی الجناح آتما يدل علی رفع الجرح و الاثم و ظاهراً آن چه که به صورت «فلا جناح» گفته می‌شود، می‌توان گفت: آن چیز واجب است و یا مستحب است و یا مباح.
- ۸۱- همان مأخذ، ج ۲، ص ۲۳۴
- ۸۲- مسالک الافهام، ج ۲، ص ۲۳۴
- ۸۳- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۱۰-۲۰۸